

اصلاحات ارضی شاه و اثرات آن بر انقلاب و اوضاع اقتصادی موجود ایران^۱

انقلاب مشروطیت ایران چیزی شبیه به انقلاب شکوهمند انگلستان بود که جامعه زیرو رو نشد و مفسد انقلاب های زیر و زبر کننده ای که بافت جامعه را از هم می گسلد، نداشت. روشنفکران انقلابی ایران و همراه آنها بسیاری از روحانیون حق طلب و بسیاری از سران عشایر ایران و ملاکین بزرگ همه خواهان محدود کردن قدرت استبدادی شاه بودند و می خواستند عدالتخانه ای بنام مجلس شورای ملی درست کنند. قدرت قانونگذاری و حکومت را کلاً در دست نمایندگان خود مردم نگه دارند و شاه فقط سلطنت کند. درانقلاب مشروطیت، ملاکین بزرگ و عشایر قدرتمند ایران مانند سردار اسعد بختیاری و صمصام السلطنه و . . . درکنار انقلابیون و از مهره های اصلی موفقیت انقلاب محسوب می شدند. و درست وجود و حضور قدرت های متعدد محلی در نقاط مختلف مملکت، باعث شد که چیزی شبیه به انقلاب شکوهمند انگلستان از کار درآید. یعنی تمرکز قدرت و استبداد شاهانه از بین برود، رفورمی اصلاحی بوجود آید، ولی ترکیب و بافت جامعه دست نخورد.

متأسفانه رضاشاه که میراث خوار انقلاب مشروطیت شد، با اینکه با انتخاب نمایندگان مردم در مجلس شورای ملی بود که شاه شد؛ ولی بعد از استقرار درکُرسی قدرت، با اینکه امنیت را که بسیار هم با ارزش بود، در سرتاسر مملکت مستقر کرد، ولی از نظر سیاسی - اجتماعی نا مردمی نشان داد و تمام دستاوردهای مشروطه خواهان را پایمال نمود. آزادیخواهان را تار و مار ساخت و حکومت را به استبداد مطلق برگرداند. اسم سلطنت مشروطه را نگه داشت ولی آن را از مغز تهی نمود. یعنی همان کاری را کرد که حُکام قبلی با تبعیت از فرهنگ عامه ایران به اسلام نمودند و آقای شفا درمقام تمجید از این کار، از قول ادوارد براون در صفحه ۲۳ تولدی دیگر می نویسد:

” تغییرات ناشی از قبول اسلام در نزد ایرانیان از پوست فراتر نرفت و به درون نرسید. ایرانیان با نوآوری هائی چون تشیع و عرفان، خیلی زود آئینی را که با شمشیر عرب به کشورشان تحمیل شده بود، به چیزی تبدیل کردند که گرچه همچنان شباهتی با اسلام داشت، ولی محتوای آن با آنچه احتمالاً پیامبر عرب در نظر داشت بسیار تفاوت داشت.“

اگر رضا شاه طبق مفاد قانون اساسی و قَسَمی که برای پاسداری از آن خورده بود، فقط ”سلطنت“ می کرد وامانت ”حکومت“ را صادقانه به صاحبانش یعنی به مردم می سپرد و همین راه وروش را به فرزندش می آموخت، اکنون وضع اجتماعی ایران غیر از این بود که هست^۲.

و اما محمد رضا شاه در این مورد دست پدرش را هم از پشت بست. یعنی نه تنها به قانون اساسی گردن نهد و با اتکاء به دولت آمریکا، هم سلطنت کرد و هم حکومت؛ اقداماتی کرد که مملکت را واقعاً به طرف انقلاب کشاند:

^۱ - چاپ شده در فصلنامه ره آورد، لوس آنجلس، شماره ۵۹ بهار ۱۳۸۱

^۲ - در این مقاله اگر انتقادی از رضاشاه و پسرش می شود، قضاوت نویسنده در باره تمام کارهای آنها نیست. چنان قضاوتی بر عهده تحلیل گران تاریخ است. ذکر نام آنها در اینجا فقط برای نشان دادن اثر اقداماتشان بر جلوگیری از رشد استعدادهای آزادیخواهان مردم ایران بوده است. و بس.

۱- ملیون ایران را که به دنبال مبارزات ضد استبدادی مصدق بنام جبهه ملی مخالف دیکتاتوری و در اصل خواستار اجرای قانون اساسی و محدود کردن قدرت قاهره شاه بودند و می خواستند که شاه، مطابق قانون سلطنت کند و حکومت را به دست صاحبانش یعنی مردم بسپارد؛ و عیناً مانند مصدق هیچگاه به فکر تغییر رژیم سلطنت مشروطه نبودند؛ چنان تحت فشار قرار داد و صدایشان را در حلقوم خفه کرد، که قبل از انقلاب در بین اکثر جوانان، کاملاً ناشناخته مانده بودند

۲- با انجام اصلاحات ارضی فرمایشی و از بین بردن تمام قدرت های محلی در سطح مملکت و با اقداماتی بنام انقلاب سفید، محیط را برای رشد بسیار سریع تفکرات سوسیالیستی در بین تمام جوانان، کاملاً مساعد کرد. و بدین ترتیب در مدتی کمتر از بیست سال، چنان جو سنگین سوسیالیستی در بین جوانان کشور بوجود آمده بود که در سال های قبل از انقلاب، سوسیالیسم به عنوان یک مد روشنفکرانه همه جاگیر شده و کسی را یارای مخالفت با آن نبود. به طوریکه در دوران انقلاب حرف ملیون در بین غریب جوانان چپگرای از روستا آمده گم می شد. و روحانیون هم بخاطر در دست گرفتن قدرت، شعارهای چپگرایانه تندتری می دادند تا بر موج انقلاب سوار باشند و نتیجه اش ملقمه ای شد که دیدیم .

اگر در این حیص و بیص روسیه شوروی، کعبه آمال و آنگوی چپگرایان متلاشی نمی شد ، هم اکنون ایران یکی از کشورهای بسیار زشت کمونیستی بود. یعنی فرهنگ ایرانی همان بلایی را به سر کمونیسم می آورد که به سر دین زرتشت، دین اسلام، انقلاب مشروطیت و انقلاب سال ۵۷ آورد.

اثرات مخرب اصلاحات ارضی فرمایشی شاه آن قدر زیاد بوده است که من واقعاً "أم الفسادش" می دانم و از چهار نظر توضیحاتی می دهم: از نظر فلسفی، از نظر جامعه شناسی، از نظر اقتصادی و از نظر دستورات الهی.

۱- مفاسد اصلاحات ارضی از نظر فلسفی:

رژیم سوسیالیستی شوروی به مراتب بدتر از فاشیسم، از بزرگترین بلاهای قرن بود که هنوز هم توالی فسادش دامنگیر بسیاری از مردم جهان، از جمله ایران است. فطرت بشری آزادیخواه است و استقلال مالی را به عنوان پشتوانه تضمین کننده آزادی، قویاً طالب است. سیستم اقتصادی سوسیالیسم نه تنها عدالت اجتماعی را تأمین نکرد که آزادی های افراد را هم از بین برد و آنها را بصورت بردگانی بی صاحب درآورد.^۳ این سیستم وضع کشورهای سوسیالیستی را از نظر اقتصادی مصیبت بار کرد و مردم را نسبت به کار و زندگی لا ابالی و تنبل بار آورد. به طوریکه در حیات خودمان دیدیم که آلمان متحد برای نجات از نکبت دوران سوسیالیستی آلمان شرقی ، اولین اقدامش احیای حس مالکیت در مردم که همراهش علاقه به جنب و جوش زندگی است ، بود . و برای جلب اعتماد مردم به حرمت مالکیت که بیشتر کار کنند و کمتر مصرف کنند و ذخیره نمایند و برای آینده شان سرمایه گذاری کنند، اموال مردم آلمان شرقی را که حکومت کمونیستی بعد از جنگ بین الملل دوم از آنها گرفته بود ، به صاحبانشان پس داد . و بدین ترتیب توانست - تا حد قابل قبولی - رخوت و تنبلی را از مردم آلمان شرقی تدریجاً بزدايد و امید به زندگی و آینده سازی را در آنها به وجود آورد . گو این که هنوز خیلی راه دارد تا بتواند آنها را مثل مردم آلمان غربی فعال و پرکار و به زندگی امیدوار سازد.

حتی چین کمونیست با حفظ موقعیت کمونیستی ، اجباراً با اضافه کردن متممی به قانون اساسی اش ، اقتصاد بازار آزاد را قبول و پیاده کرد و اموال صادرشده مردم در زمان مائو را به آنها پس داد و فقط بعد از آن بود که شکوفائی اقتصاد و رشد ۹/۵ درصد سالانه را تجربه می کند .

^۳ - صاحبان برده بخاطر این که برده برایشان مالیتی دارد ، لا اقل بفکر سلامتی و حیاتش هستند که در موقع فروش قیمت بهتری بدستشان برسد .

جان لاک در کتاب "دو رساله در باره حکومت مدنی" برای مفاهیم حق طبیعی و قانون طبیعی، خصلت کاملاً انسانی قائل می‌شود و از طرح آنها به طور مستقل از انسان بحثی به میان نمی‌آورد. از نظر وی هر انسانی که پا به دنیا می‌گذارد، دارای حق حیات است که فطری و ذاتی و طبیعی است. زیرا منشائی جز اراده خداوند ندارد. از این نظر هیچ کس نمی‌تواند این حق را از خود یا به طریق اولی از کسان دیگر سلب نماید. این حق در واقع به معنای تکلیف هم هست. یعنی انسان مکلف به پاسداری حق حیات خود و حق حیات دیگران، یعنی خودداری از تجاوز به حقوق سایرین است. همان‌آنی که به عقیده لاک، قانون طبیعت است که انسان با عقل خود به درک آن ناائل می‌شود. و اخلاقاً مکلف است آن را رعایت نماید.^۴ از حق حیات بطور منطقی حقوق دیگری نیز مشتق می‌شوند که عبارتند از: حق آزادی انتخاب شیوه زندگی و نیل به سعادت و حق مالکیت. این حقوق نیز مانند حق حیات، ذاتی و تفکیک ناپذیر است و دامنه آنها نه با اراده های فردی بلکه با قانون طبیعت محدود و معین می‌گردد. حق مالکیت در واقع ادامه حق حیات و شرط عملی تحقق بخشیدن به حق (یا تکلیف) زندگی است.

"لاک" مالکیت فردی را در کنار حق حیات و حق آزادی قرار می‌دهد. و آن را جزء حقوق طبیعی می‌داند. مال در کنار جان قرار می‌گیرد و از اهمیت مشابیه برخوردار می‌گردد. زیرا مال تبلور تلاش در جهت حفاظت جان است. بدین لحاظ "لاک" هر جا از وظیفه حکومت به عنوان حفظ جان افراد سخن می‌گوید، بلافاصله بعد از "جان" کلمه "مال" را نیز اضافه می‌کند. اغلب مفسرین اندیشه لاک به درستی خاطر نشان کرده اند که انسان از دیدگاه لاک، انسان مالک یا به عبارتی انسان اقتصادی است. نکته مهم در بحث "لاک"، استقلال و نیز تقدم و برتری ساحت معیشتی (اقتصادی) انسان بر ساحت سیاسی و حکومتی است که ریشه در اولویت حق حیات و اهمیت حفظ آن دارد.

حکومت یا امر سیاسی از نظر لاک تدبیری است برای حفظ صلح و امنیت در میان افراد، در حالی که معیشت امری است اقتصادی و عمل به تکلیف افراد است که امری اخلاقی و اساس هویت انسان است. وظیفه حکومت تدبیر صلح و امنیت است و نه معیشت و اخلاق. اگر این دو گانگی مخدوش شود و حکومت دراموری که در حوزه وظائف او نیست یعنی اقتصاد و اخلاق مداخله کند، جامعه مدنی یقیناً از میان می‌رود و حکومت مدنی (دولت نگهبان و خدمتگذار) جای خود را به حکومت خود رأی (دولت قیّم و مداخله گر) می‌دهد.^۵

مخالفت من به اصلاحات ارضی شاه در واقع دفاع از آزادی افراد است که پیشنیاز آن احترام به مالکیت خصوصی است و این که هیچ حکومتی به هیچ بهانه ای قدرت تجاوز به آن را نداشته باشد. فکر نمی‌کنم لازم باشد از نظر فلسفی اهمیت حرمت مالکیت و ارتباط مستقیمش را با آزادی انسانها و طبعاً رشد و شکوفائی استعدادها و وفور نعمت و تمام پیامدهایش، بحثی مفصل کنم؛ زیرا کلیه فیلسوفان آزادی از "لاک"، "منتسکیو"، "هیوم" و "اسمیت" گرفته تا متأخرین همانند "ریمون آرون" و "فون هایک" مالکیت خصوصی و اقتصاد بازار را هر کدام به نحوی لازمه ناگزیر یک جامعه آزاد دانسته اند. شاید استدلال عمده این فیلسوفان را بتوان به این صورت خلاصه کرد که لازمه آزادی فردی، وجود حوزه فعالیت مستقلی برای انسانهاست که قدرت سیاسی دولت، حق یا توان دخالت در آن را نداشته باشد و آزادی های فردی را با تحدید قدرت دولت تضمین کند.^۶

۳- جان لاک، دو رساله در باره حکومت مدنی، ص ۱۲۹، نقل از موسی غنی نژاد، جامعه مدنی، ۱۳۷۷، ص ۱۹

۴- همان مأخذ ص ۲۲

۵- همان مأخذ ص ۱۵۵

اگر دولت به هر نحوی بتواند مالکیت افراد جامعه را متزلزل کند و اموالشان را به هر اسمی از کفشان به درآورد؛ فرق نمی‌کند که: ۱- خود در اختیار گیرد، مثل روسیه شوروی سابق، یا ۲- به دیگران بدهد، مثل شاه و اصلاحات ارضی، و یا ۳- همچون جمهوری اسلامی ایران، به بنیادهای جور و اجور مثل بنیاد مستضعفان، بنیاد شهید و... بسپارد. همین قدر که بتواند به حریم مالکیت شخصی تجاوز کند و آن را بشکند دیگر آن جامعه را نمیتوان آزاد دانست. به همین علت است که به طور تجربی و تاریخی مشاهده می‌کنیم که آزادی تنها در جوامعی "نهادی" شده است که دارای اقتصاد بازار رقابتی بوده اند که به نوبه خود مبتنی بر احترام بسیار عمیق راستین به مالکیت شخصی است. علت به وجود آمدن حکومت خانه خراب کن "توتالیترا"، "هدف‌های سیاسی و اجتماعی" ناپسند نیست؛ بلکه این است که برای تحقق این هدف‌ها، اقتصاد وسیله قرار می‌گیرد و جامعه مدنی ترکیب و بافت خود را از دست می‌دهد. و اکنون در جامعه ایران امروز، آن را بطور نمونه با تمام وجود حس می‌کنیم. و خردمندان و دور اندیشان و آنها که به دنبال تعیین علت و معلول قضایا تحقیق می‌کنند، خیلی خوب می‌بینند که این همه آوازه‌ها از شه بود. یعنی که تمام مفاسد اجتماعی و جرم و جنایت‌ها، طلاق‌ها، از هم پاشیدگی خانواده‌ها، آدم کشی‌ها، دزدی‌ها، رشوه خواری‌ها و ناامنی‌های همه جانبه و گسترش فحشاء در ایران امروز، اکثراً ریشه‌های اقتصادی دارند. چون اقتصاد کشور شدیداً بیمار است و عامل اصلی بیماری آن، نبودن امنیت اطمینان بخش برای سرمایه گذاری است و تمام اینها ثمره شجره خبیثه‌ای است که شاه با اصلاحات ارضی (بخوانیدش افسادات عمقی) در جامعه کاشت.

۲- مفاسد اصلاحات ارضی از نظر جامعه شناسی:

اثر اصلاحات ارضی را بر بافت جامعه ایران از زبان یک جامعه شناس می‌نویسم: دکتر کاظم علمداری در سال ۱۹۸۳ رساله خود را در همین موضوع تحت عنوان "اثرات اجتماعی - اقتصادی اصلاحات ارضی در ایران" نوشت و از دانشگاه ایلینوی آمریکا درجه دکترا در جامعه شناسی گرفت. او در فصل نهائی رساله اش می‌نویسد:

"به دنبال کودتای ۱۹۵۳ سیا در ایران و قبل از بحران اقتصادی سالهای آخر دهه ۱۹۵۰، حکومت آمریکا اصلاحات ارضی بی ثمری را در ایران پیاده کرد. برنامه اصلاحات ارضی ایران در آن عصر، یکی از اقدامات اصلاح گرایانه‌ای بود که بعد از جنگ بین الملل دوم با کارگردانی آمریکا و حمایت کارشناسان سازمان ملل در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در دنیا به مرحله اجرا درآمد. به دنبال اصلاحات ارضی موفق ژاپن و بخاطر تهدیداتی که از شورش دهقانی محتمل بود؛ (برای مثال چین، کره و ویتنام) برنامه اصلاحات ارضی عرضه شده در ایران دو منظور اصلی داشت یکی سیاسی و دیگری اقتصادی... در بسیاری از کشورهای جهان سوم بخاطر وجود سیستم سنتی کشاورزی و مالکین مستبد حاکم بر روستاها، همیشه خطر انقلاب دهقانی از پائین تهدید بالقوه‌ای بود. اصلاحات دیکته شده به منظور جلوگیری از وقوع چنین انقلابی بود و همچنین به منظور تغییر سیستم سنتی سهم بری بین مالک و زارع که مانع ترقی اقتصاد جوامع روستائی به حساب می‌آمد. و باید به یک سیستم باز سرمایه داری تبدیل می‌گردید که این کشورها را به شبکه بازار جهانی متصل نماید. در ایران بر خلاف بسیاری از کشورها، انقلاب زارعین علیه مالکین در آن زمان تهدیدی به حساب نمی‌آمد ولی تغییرات اقتصادی لازم بود.

برنامه اصلاحات ارضی سالهای ۱۹۵۰ توسط دولت آمریکا به رژیم ایران دیکته شد. با اینکه شخص شاه و سایر مالکین بزرگ اساساً مخالف این امر بودند، ولی چون اقتدار شاه در ایران قویاً تکیه بر حمایت آمریکا داشت، اجباراً قبول کرد

که طرح اصلاحات ارضی تحت نظر مستقیم خود شاه اجرا شود . . . کمک های مالی آمریکا که بخاطر مخالفت با اصلاحات ارضی قطع شده بود ، پس از موافقت ، دوباره جاری شد . اصلاحات ارضی در سه مرحله اجرا شد . . . نتیجه قهری و طبیعی این عمل ، رها شدن بیش از ۵ میلیون کارگران روستائی از وابستگی به زمین بود . آنها به مناطق شهری ، بعضاً نه به اختیار ، مهاجرت کردند تا نیروی کاری خود را در بازارهای جدید عرضه نمایند . . . با این که اصلاحات ارضی برای از بین بردن قدرت های محلی مالکین و ایجاد یک دولت مقتدر مرکزی ، طرح موفق بود ولی نه شرائط زندگی روستائیان را بهبود بخشید و نه کشاورزی مملکت را . . . در کوتاه مدت ، طرح اصلاحات ارضی ، رژیم شاه را اعتباری بخشید ، ولی در بلند مدت شکست خورد . مراکز بالقوه شورشهای روستائی را در دهات خنثی و بی اثر نمود ، ولی این مراکز را به شهرها منتقل کرد . زیرا هزاران روستائی را از زادگاه خود بر کند و در مناطق جغرافیائی دیگری جمع نمود و بدین ترتیب آگاهی آنها ، نسبت به حقوقشان زیاد و بینش آنها ، نسبت به زندگی عوض شد و آنها را برای قبول عقاید انقلابی پذیرا و حساس ساخت . . . دولت امروز ایران کوشش هائی نموده است که تولیدات کشاورزی را زیاد کند ولی محصولات دائماً در حال کمتر شدن است . مسائلی که اصلاحات ارضی وعده حلشان را داده بود باقی است .“

کاملاً صحیح است که ستون فقرات انقلابیون را همین مهاجرین جوان روستائی که حاشیه نشین شهرها شده وبصورت گروهی زندگی می کردند، تشکیل می داد . با جو سنگین سوسیالیستی که شاه به وجود آورده بود ، اکثر جوانان چپگرا شده و طبعاً از آن چه داشتند ناراضی بودند . با خود می گفتند : وقتی دیدیم که از بین بردن مالکیت با تمام تقدسی که برایش قائل شده همیشه از هیبت آن ما را ترسانده بودند ، به این سادگی عملی است ؛ فکر کردیم چرا رئیس پاسگاه ژاندارمری شدن، بخشدارشدن، فرماندارشدن، استاندارشدن وحتی شاه شدن عملی نباشد . به ما می گفتند که مالک زمین همیشه حقوق ما را می برده . الآن می فهمیم که مالک تنها نبوده ، دیگران هم حقوق ما را می برده اند . آنها با ملاحظه پاره پاره و بی اعتبار شدن سندهای مالکیت دهات به دست شاه ، اعتقادشان نسبت به اصل حرمت هر نوع تملکی کاملاً تغییر یافته بود . و هیچ مال و مقامی را ”حق“ هیچ کس نمی دانستند و آماده بودند به هر وسیله ای هر چیزی را از هرکسی بگیرند و تملک کنند . و نتیجه این تغییر تفکر و اعتقادات چه شد ؟ همکاری و همراهی مجدانه برای انقلاب که بتوان مال و مقام ها را تصاحب کرد و ”حقوق ضایع شده خود“ را احیاء نمود .

شاه بعد از اصلاحات ارضی که در تمام مملکت مطلقاً قدرت های کوچک محلی را از بین برده بود ، احساس قدرت مطلق می کرد و بالنتجه به فساد مطلق کشانده شد . با ”توده ای ها“ آشتی کرد و سردمداران شان را به وکالت و وزارت و سناتوری و استانداری رساند . آنها و سایر مارکسیست ها با استفاده از فرصت ، ایده های سوسیالیستی را در جامعه گسترش و در صفوف جوانان مسلمان ، آن را به نام جامعه بی طبقه توحیدی رواج دادند . به طوری که قبل از انقلاب جو عمومی مملکت از چپگرایی های گوناگون مملو و مخالف هر نوع سرمایه داری شده بود . سوسیالیسم به عنوان یک مد روشنفکرانه حتی در بین اکثر دانشگاهیان و متدینین متمکن رواج داشت . و این باور در وجدان جامعه و افکار عمومی طوری جا افتاده بود که بعد از انقلاب به آسانی و بدون کوچکترین مقاومت و مخالفتی، بانکها و اکثر خانه ها و کارخانه ها و هتل ها و . . . را از صاحبانش گرفتند و با ایجاد دادگاه های انقلاب این گرفتن ها را نهادینه کردند که هنوز هم ادامه دارد و اساس فقر فراگیر و بدی وضع اقتصاد مملکت یعنی عدم امنیت سرمایه گذاری و تمام تبعات آن را در تمام مملکت به وجود آوردند .

بلی شاه با اصلاحات ارضی دیکته شده آمریکا، مالکین یعنی قدرتهای اقتصادی- سیاسی خرد و درشت را در سطح مملکت از بین برد. و بدین ترتیب عبارتی را که ارسنجانی بعد از تشکیل کنگره دهقانان آزاد و آزاد زنان و آزاد مردان گفته بود؛ معنی دار کرد.

ارسنجانی در محفلی از دوستانش گفته بود: "من با انجام اصلاحات ارضی و قطع دست مالکین از قدرت های محلی میخ های تخت سلطنت شاه را کشیدم و به تابوتش کوبیدم" و در محفل دیگری گفته بود: "من با این کار، یک بال از دو بال بلند پروازی های شاه را شکستم" شخصی که این موضوع را برایم تعریف می کرد گفت: نمی دانم منظور ارسنجانی از یک بال دیگرش که بود. دستگاه روحانیت بود یا نیروهای فرم پوش؟

یکی از بزرگترین معایب اصلاحات ارضی، از نظر قوام اجتماع و زیربنای اقتصاد و تضمین کننده آزادیهای فردی، از بین بردن حرمت مالکیت بود که بعد از انقلاب نواقص این کار تکمیل شد و اکنون نبودن امنیت سرمایه گذاری در ایران و فرار مغزها یعنی بزرگترین مسأله اقتصادی - اجتماعی موجود، محصول نهالی است که با دست مبارک ملوکانه کاشته شد. شاه بافت جامعه را متلاشی کرد و به نظر می رسد انقلاب، نتیجه قهری همین عدم هم آهنگی بین سیستم حکومتی و بافت جامعه بود.

انگلیسی ها که به آتیه نگری و جامعه شناسی مشهورند، در مورد اصلاحات ارضی شاه اظهار نظری کرده بودند که در مقاله "مروری بر اصلاحات ارضی ایران و پی آمدهای آن" نوشته حسن آذین فر در فصلنامه ره آورد چاپ لوس آنجلس شماره ۵۸ صفحه ۱۶۷ چنین آمده است:

در کتاب "اسرار سقوط ایران" رأی و اندیشه مقام های آمریکا و انگلستان در باره اصلاحات ارضی را بدین گونه نقل کرده است: سرلشکر پاکراوان در سال ۱۳۴۵ هنگامی که وزیر اطلاعات بود، در دانشکده پدافند ملی ضمن یک سخنرانی اظهار کرد: "شاهنشاه به من فرمودند که نمی دانم علت مخالفت انگلیسی ها با اصلاحات ارضی در ایران از چیست؟ از موقعی که به این کار اقدام کردم، چه مستقیم و چه غیر مستقیم، پیغام دادند و نصیحت کردند که اقدام برای اصلاحات ارضی برای آینده سلطنت شما زیان آور است و بهتر است از آن صرف نظر کنیم. ولی آمریکائی ها از این کار حمایت می کردند. چنان که همان وقت "فیلیپ تالبوت" معاون وزارت امور خارجه آمریکا گفت: تحولات ایران موجب شد که پرزیدنت کندی از شاهنشاه دعوت به عمل آورد تا به آمریکا سفر کند. دولت آمریکا می خواهد که ایشان را به ادامه راه خلاقه ای که در پیش گرفته اند، تشویق کند.

با این که اصلاحات ارضی ایران دیکته شده دولت آمریکا بود، ولی محققین علوم اجتماعی شان، پس از چند سال به این نتیجه رسیده بودند، که کار صحیحی انجام نشده است.

زندگی نامه هویدا که در اصل به زبان انگلیسی زیر عنوان Persian Sphinx توسط دکتر عباس میلانی نوشته شد و در ایران تحت عنوان ابوالهول ایراتی توسط دکتر هوشنگ مهدوی ترجمه شد، در آمریکا با اصلاحاتی توسط خود نویسنده به فارسی زیر نام "معمای هویدا" به چاپ رسید.

در آن کتاب گزارشاتی از مأمورین سیاسی و اطلاعاتی آمریکا در مورد شاه آورده شده، که من در این جا دوتای آنها را که ارتباط به اصلاحات ارضی پیدا می کند، نقل می کنم: در ماه مه ۱۹۶۴ سازمان سیا گزارشی پیرامون اوضاع ایران نوشت. در آن آمده بود:

“معلوم نیست که آیا برنامه های نوسازی ایران به شکلی بیش و کم مسالمت آمیز پیش خواهد رفت یا آن که در آینده باید انقلاب و خشونت را انتظار داشت. اصلاحات شاه نیروهای اجتماعی جدیدی را شکل بخشیده و به حرکت در آورده و بالمآل همین نیروها، به نحوی از انحاء، تغییراتی اساسی در جامعه ایران فراهم خواهند آورد”

سپس گزارش سال ۱۹۶۶ رئیس دائرة تحقیقات و اطلاعات وزارت امور خارجه آمریکا را می آورد و می نویسد:

“در زمینه سیاسی، شاه زمینداران و روحانیون را از خود دور کرده، بی آن که توانسته باشد بخش اعظم روشنفکران اصلاح طلب و اعضای طبقه متوسط را به طرف خود جلب کند. تا کنون رغبتی به همکاری با عناصر اصلاح طلب نشان نداده و بدین سان خود را از حمایت مؤثرترین نیروهائی که می توانند اصلاحات مورد نظر او را جامعه تحقق ببوشانند، محروم کرده است. سرانجام روزی گروههای مختلف مخالف رژیم بر محور خواست مشترک محدود کردن قدرت شاه، متحد خواهند شد. اگر شاه نتواند اصلاحاتی را که آغاز کرده به انجام برساند، آن گاه مخالفان، هم شعار فوری و هم حمایت توده های لازم برای برانداختن شاه را در اختیار خواهند داشت. پیش از آن که ایران به چنین بن بستى برسد نوعی مصالحه و سازش سیاسی مرجح خواهد بود.”

۳- مفاسد اصلاحات ارضی از نظر اقتصادی:

کسانی که در رشته اقتصاد مطالعاتی دارند، خیلی خوب می دانند که به حد اقل رساندن مصرف برای ایجاد امکان ذخیره بیشتر و تشکیل سرمایه یک قانون کلی برای توسعه سالم اقتصاد، در هر جامعه ای است. حتی روس ها بعد از انقلاب و از بین بردن تمام مالکیت های خصوصی نتوانستند از این قانون کلی سرپیچی کنند و در عمل به این نتیجه رسیدند که راه دیگری برای توسعه وجود ندارد، جز این که مصرف را در حد اقل نگه دارند. ولی از آن جا که دیگر مالکیت شخصی وسائل تولید وجود نداشت که از ذخیره افراد استفاده شود، در قیمت گذاری کالاها و تعیین مزدها به نحوی عمل کردند که کل دستمزد پرداختی شان فقط معادل خرید حد اقل معیشت باشد. و با اجرای این سیاست در تمام برنامه ریزیهایشان مازادهای حاصله را صرف توسعه نمودند. آنها مجبور به این کار بودند. چون برای توسعه اقتصاد، این موضوع، یک قانون است. عنایت به نکات زیر مطلب را روشن تر می کند.

الف - با اصلاحات ارضی، سهم مالکین مخصوصاً مالکین بزرگ از محصولات به عمل آمده که معمولاً بیش از نیازهای زندگی شان بود و بالنتیجه ذخیره می شد و در سطح کلان همان ذخیره ها بودند که پتانسیل سرمایه گذاری مجدد و رشد اقتصاد را در سطح مملکت داشتند^۷، به زارعین تعلق گرفت و آنها هم در روستاهائی که به علل خاصی از نسق نیفتاده و درآمدزا بودند، آن را کلاً به مصرف می رساندند. یعنی که الگوی مصرف خود را دفعتاً تا آنجا که امکانات مالی اجازه می داد، بالا بردند. و بدین ترتیب، جامعه در سطح کلان، از ذخیره کردن و تأمین سرمایه برای رشد اقتصادی محروم شد.

ب - همان طور که قبلاً هم گفته شد، از بین بردن حرمت مالکیت، عیب دیگر اصلاحات ارضی بود که جاده صاف کن اقدامات تکمیلی بعد از انقلاب به دست چپگراها شد که یک باره امنیت اطمینان بخش به سرمایه گذاری که از پیشنیازهای حتمی رشد و توسعه اقتصاد است از بین رفت. و هرکس پولی، از هر طریق، بدست می آورد، آن را از کشور خارج کرده به جای امنی می فرستاد. و نتیجه اش رشد منفی کشاورزی و کمبود مواد غذایی و تورم روز افزون و رشد نرخ بیکاری و فقر موسع و کلیه مفاسد تابعه آن است.

^۷ همانند ایجاد سرمایه برای صنعتی شدن اروپا که از ذخائر فئودال ها و بورژواهای شهری تأمین می شد.

ج - شاه با اصلاحات ارضی ، تقریباً اکثر مدیران واحدهای تولیدی کشاورزی کشور یعنی کسانی که تأمین کننده منابع مالی، تکنولوژی های جدید، مواد و وسائل اولیه کار کشاورزی، تنظیم و تقسیم کار و فروش محصولات و به طور کلی هم آهنگ کننده واحدهای تولیدی کشاورزی ، و بعضاً کارآفرین هم بودند، یکباره برداشت و زارعین را رها کرد. اکثر دهات از نسق افتاد و زارعین جوان راهی شهرها شدند و سربازان بالقوه ای برای حرکت سریع انقلاب .

د- عیب دیگر اصلاحات ارضی این بود که با الحاقاتی تبدیل به "انقلاب شاه و مردم" یا "انقلاب سفید" شد و بعد از آن جوانان روستائی با نام انقلاب و اثرات " نیکویش !! " که مجاناً صاحب زمین شده بودند ؛ آشنا شدند. پس از آن بود که معایب افکار و اعتقادات شرقی و غربی مبانی اخلاقی مردم را تدریجاً تغییر داد . بافت جامعه را از هم گسست . زندگی را تنها و تنها بر پایه مادیات مستقر نمود . مآلاً محبت ها، گذشت ها، جوانمردی ها و روابط پدر فرزندی بین افراد بالا و پائین جامعه ، تبدیل به کینه ها و حسدها و روابط رقبای تشنه بخون هم شد. افراد جامعه را خصم یکدیگر نمود. ثروتمند و فقیر، کارفرما و کارگر، مالک و زارع، رئیس و مرئوس و حتی زن و شوهر و فرزندان را رو در روی هم قرارداد. بی عفتی ها، ناحقگوئی ها، ظلم و انظلام ها همه جاگیر شد و روزگار مملکت ثروتمند ایران را بروز سیاهی نشان داد که منجر به انقلاب گردید.

هرشاگرد مکتب اقتصاد با ملاحظه اوضاع اقتصادی موجود مملکت و ریشه یابی، به این نتیجه قهری می رسد که اکثر مفاسد موجود جامعه که در تمام شئون حتی تشکیلات قضائی مملکت نفوذ کرده ، ریشه اقتصادی دارد. و عامل اصلی آن نبودن امنیت سرمایه گذاری و نتیجتاً پائین افتادن سطح اشتغال و مقدار تولیدات مصرفی است که نطفه اولیه اش را اصلاحات ارضی شاه با از بین بردن حرمت مالکیت منعقد نمود و بعد از انقلاب ، مصادره کارخانجات و زمین ها و مستغلات اکثر ثروتمندان مملکت ، آن را به حد لازم برای تخریب ، کامل کرد .^۸

۴- مفاسد اصلاحات ارضی از نظر آیات الهی :

آقای شجاع الدین شفا ، نه با ارائه دلائل منطقی ، بلکه با استفاده از سفسطه " توسل به ترحم " می نویسد^۹ :
" آیا در این عصرکسی می تواند برای حفظ منافع و امتیازات غیر عادلانه و اشرافی گروهی معدود به زبان اکثریتی محروم و غالباً گرسنه، اصلاحات ارضی شاه را بد بداند؟ آیا این واقعاً از دیدگاه " عدالت اسلامی " که به دنبال هستیم قابل توجیه است؟ "

سؤالی است به جا ، واگر برای تحریک احساسات نباشد ، بسیار جالب. جالب از این نظر که " عدالت اسلامی " ملاک سؤال قرار داده شده . آن را جدی می گیرم و بشرح زیر پاسخ می دهم :
آن چه از قرآن استنباط می شود ، اهمیت بسیار زیادی است که خداوند برای مال و مالکیت قائل شده است. می فرماید:
" اموالتان را که خدا قوام زندگی شما ساخته ، به دست سفیهان ندهید . . . " النساء (۴) : ۵

سفیه کیست ؟ سفیه از نظر مالی کسی است که قدرت اداره اموال تحت اختیارش را ندارد. به زبان اقتصاد یعنی کارائی آن را پائین می آورد و مآلاً، گاهی با سرعت و گاهی تدریجاً، آن را از بین می برد . آیا در دنیای امروز آن چه عملاً به اثبات رسیده و دیگر احتیاجی به تحقیق اضافی ندارد، جز این است که دولتها هر جا که مؤسسه ای تولیدی را در اختیار

^۸ - برای توضیحات بیشتر به مقاله " موانع رشد و توسعه اقتصادی در ایران " به قلم نویسنده در شماره ۴۷ فصلنامه ره آورد مراجعه نمائید.

^۹ - فصلنامه ره آورد، چاپ لوس آنجلس ، شماره ۵۵ صفحه ۲۸۷

گرفته اند، کارآئی - کیفیت و کمیت فرآورده های - آن را پائین آورده اند . خواه در کشورهای سوسیالیستی بطور اعم و خواه در کشورهای کاپیتالیستی بطور اخص بر مؤسسات ملی شده شان.

گرفتن اموال مردم و دادن به دست دولتها، یعنی سوسیالیستی یا ملی کردن که مورد تقدیر بسیاری قرار گرفته بود ؛ از نظر الهی، دادن مال به دست سفهاء تلقی می شود. و به همین نحو است اگر ما، با زور، کارخانه، مزرعه و یا هر مؤسسه تولیدی دیگری را از صاحبش که از نظر انتخاب طبیعی (تفضّل الهی) قدرت مدیریت داشته و از این جهت استعدادش بیش از افراد متوسط جامعه بوده است، بگیریم و به کارگزارانش صرف نظر از داشتن استعداد، بدهیم. بدین ترتیب در واقع، کُل واحد را غیر اقتصادی و گاهی ضرر ده کرده و در سطح کلان، جامعه را فقیر ساخته ایم . یعنی که در حقیقت خلاف دستور خدا، اموالمان (اموال جامعه) را به دست سفیهان داده ایم .

خداوند برای حفظ جان و مال و ناموس افراد، ارزش و احترام زیادی قائل است. و برای متجاوزین به آن تنبیه های شدیدی تعیین نموده . به منظور حفظ جان، در مورد قتل، می فرماید: قاتل باید قصاص شود و یا با رضایت صاحب خون، خون بها بپردازد . البقره (۲) : ۱۷۸ در واقع برای جزای عمل قاتل تخفیفی قائل شده است که بتواند جان سالم به در برد .

به منظور حفظ ناموس، در مورد زن و مرد زناکار فرمان می دهد که پس از شهادت چهار نفر عادل، جزایشان هر کدام ۱۰۰ ضربه شلاق است.. یعنی باز هم، با توجه به مشکل بودن ارائه چهار نفر شاهد عادل و مقرر نمودن ۸۰ ضربه شلاق و بی اعتبار شناختن شهادتش در جامعه، برای کسی که دیگری را متهم به زناکاری کرده و نتواند چهار نفر شاهد ارائه دهد؛ برای زناکاران تخفیف قابل توجهی قائل شده است. النور(۲۴) : ۴ و ۲

و اما به منظور حفظ حرمت مال در مورد دزد، قاطعانه و بدون تخفیف، دستور داده است :
” دست مرد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده اند، ببرید. این عقوبتی است از جانب خدا که او پیروزمند و حکیم است “ المائده (۵) : ۳۸

چرا تنبیه دزد یعنی متجاوز به مال، سخت تر و قاطعانه تر از متجاوزین به جان و ناموس آمده است؟ زیرا در قاموس الهی، آن طور که از آیات قرآن استنباط می شود، استقلال مالی مقدمه لازم و پیشنیاز حتمی حفظ آزادیهای فردی است و می دانیم که آزادیهای انسانها آن قدر نزد خداوند محترم است که اجازه نمی دهد هیچ کس، نه تنها آزادی دیگران، حتی آزادی شخص خودش را هم بگیرد و خود را برده و مقلد و عتبه بوس دیگری، غیر از خدا نماید و یا با خود کم بینی و احساس حقارت، واسطه ای بنام شفیع، بین خودش و خدا بتراشد. می فرماید :

” یقیناً خداوند کسانی را که مُشرک شوند، نمی بخشد. ولی غیر از آن را به هر که خواهد می بخشد . . . النساء (۴) : ۴۸ و ۱۱۶ یعنی که ای انسان که خداوند کرامتت داده ؛ الاسراء (۱۷) : ۷۰ و به خلیفگی خودش بر زمین عزتت بخشیده ؛ البقره (۲) : ۳۰ غیر از خدا، پیش هیچ کس سر خم مکن. گوهر خودت را نذر قباد و جم و شاه و امثالهم مکن . به جز خدا به هیچ چیز و هیچ کس متوسل نشو . الاسراء (۱۷) : ۵۶ و ۵۷ ، ما از رگ گردن به تو نزدیکتریم . ق (۵۰) : ۱۶ ، صدایم بزن تا جوابت دهم . المؤمن (۴۰) : ۶۰

این ”انسان“ باید حتماً استقلال مالی اش حفظ شده باشد تا بتواند با افتخار و سربلندی در برابر هیچ قدرتی جز خدا سر خم نکند. آن هم قدرت هائی که در حقیقت، به خاطر پیروی کورکورانه کسانی که نیرویشان را تشکیل می دهند، صاحب قدرت شده اند. و این است که می بینیم فشار برای تنبیه دزد که تهدید کننده مالکیت و مآلاً ایجاد احتیاج و از بین برنده آزادیهای فردی است، از بقیه جرائم سنگین تر تعیین شده است.

بینیم دزد کیست؟ در کتاب لغت می خوانیم: "دزد کسی است که مال دیگری را پنهانی می برد" ولی شاهنشاه آریامهر املاک مردم را با زور و آشکارا، از آنها می گیرد و به دیگری می دهد که قادر به اداره آن نیستند و بدین کار افتخار هم می کند. و بعد از انقلاب، حکومت اسلامی اموال بعضی از مردم را مصادره می نماید. و هنوز هم که نزدیک ربع قرن از انقلاب گذشته، دادگاههای انقلاب را به همین منظور نگه داشته است.

درقرآن می خوانیم: ". . . شاهان وقتی وارد منطقه آبادی می شوند، به فسادش می کشانند. عزیزانش را دلیل می کنند. " النمل (۲۷) : ۳۴ عزیزان جامعه را دلیل کردن- با طرح موضوع در قرآن و تکذیب نکردن آن- از نظر الهی فساد است و جزای مفسد فی الارض را تعیین نموده می فرماید: " جزای کسانی که با خدا و رسولش جنگ می کنند و در زمین به فساد می کوشند ، آن است که کشته شوند یا دار زده شوند یا دستها و پاهایشان یکی از چپ و یکی از راست بریده شود یا از سرزمین خود تبعید گردند . اینها رسوائیشان در این جهان است و در آخرت به عذابی بزرگ گرفتار آیند " المائده (۵) : ۳۳

به نظر می رسد یکی از بزرگترین مفسده ای که شاه مرتکب شد همین اصلاحات ارضی بود که با آن بسیاری از عزیزان جامعه را از هستی ساقط و بمعنای واقعی کلمه دلیل کرد . و جاده صاف کن مصادره های بعد از انقلاب گردید . و شاید به علت ارتکاب چنین مفسده ای بود که مشمول همین آیه شد و با آن همه قدرت مالی و نفوذ و شهرت جهانی و نیروهای مسلح که در اختیار داشت ، در برابر راه پیمائی مردم دست خالی، تاب مقاومت نیاورد و از سرزمین خود با پای خود تبعید گردید. آن هم تبعیدی که یک وجب زمین در تمام کره ارض نتوانست پیدا کند که به زندگی ادامه دهد. **فاعتبروا یا اولی الابصار.**

اصلاحات ارضی شاه و اقدامات **مصلحتی** چپگرایان بعد از انقلاب در هتک حرمت مالکیت، انحراف از راه حق بود و انحراف از راه حق ، یقیناً نمی تواند خوش عاقبت باشد. جالب این که هر دو طایفه، لغت "اصلاحات" و "مصلحت" را به کار بردند و خداوند می فرماید:

" چون به آنها گفته شود که در زمین فساد مکنید ، می گویند ما **مصلحانیم** " البقره (۲) : ۱۱ .

خداوند ربّ جلیل حتی به کسانی که از مال حلال خود و با رضایت کامل می خواهند انفاق کنند ، می فرماید :
" نه دست خویش از روی خست به گردن بند و نه به سخاوت یکباره بگشای که در هر دو حال ملامت زده و حسرت خورده بنشیننی پروردگار تو در رزق هرکس که بخواهد گشایش می دهد یا تنگ می گیرد . زیرا او به بندگان آگاه و بیناست " الاسراء (۱۷) : ۲۹ و ۳۰ . ولی شاه و بعد از او چپگرایان انقلاب به خود اجازه دادند وحتی افتخار کردند که با تبعیت از هوای نفس، یعنی با تشخیص وقضاوت و مصلحت اندیشی آمرینشان ، مال دیگران را با زور بگیرند و به هر مصرفی که خودشان « **صلاح** » می دانند برسانند . به نظر خودشان اختلاف نحوه زندگی مردم را از بین ببرند و توجیه دینی این که " **عدالت اسلامی** " را مستقر سازند. جالب است که در همین زمینه خداوند می فرماید:

" آیا آنان رحمت پروردگارت را قسمت می کنند؟ ما معیشت ایشان را در حیات دنیا بینشان تقسیم کرده ایم و بعضی را بالاتر از بعضی دیگر قرار داده ایم، تا بعضی بعض دیگر را به خدمت گیرند ورحمت پروردگارت از آن چه گرد می آورند بهتراست . " الزخرف (۴۳) : ۳۲ و باز می فرماید: " اگر خداوند روزی بندگان را افزون کند، در زمین فساد می نمایند. ولی به اندازه ای که بخواهد روزی می فرستد. یقیناً او بر بندگان آگاه و بیناست " الشوری (۴۲) : ۲۷ و همه دیدیم که چگونه شاه با اقدامات اصلاحات ارضی اش باعث شد که در ایران فتنه و فساد به وجود آید.

و اما ممکن است باز هم کسانی بلافاصله با کاربرد سفسطه از نوع "توسل به ترحم" بگویند: پس دستورات الهی موافق است که گروه بیشماری از افراد جامعه گرسنه و بدبخت باشند و عده معدودی صاحب تمام سرمایه مملکت. بچاپند و بخورند و به ریش همه بخندند و حتی از تجاوز به ناموس گرسنگان هم صرفنظر نکنند. پس معنای توزیع عادلانه ثروت و استقرار عدالت اجتماعی در اسلام چیست؟ پاسخ این است که:

اولاً، ثروت در جایی موجود نبوده است که ثروتمندان آن را بچاپند. آنها ثروت را خودشان یا مورثشان با تلاش و کار فراوان و قبول تمام خطرات، از همان زمین های مملکت تولید کردند و هم اکنون که سرمایه داران خون آشام ۱۱، یعنی همان کارآفرینان را کشتیم یا فراراندیم، چرا تولیدات فروکش کرد؟ زمین ها و کارخانجات و کارگران را که آنها با خود نبردند. همه همانجا موجودند. ولی ثمره ای نیست.

ثانیاً اگر گفته می شد که بعضی از ثروتمندان کارهای نا مشروع می کنند، و اگر این موضوع واقعاً صحت داشت؛ نمی شد به جای فلّه ای سلب مالکیت کردن، هر موردی را جداگانه رسیدگی و خطاکاران را از طرق قانونی شدیداً تنبیه نمود؟ هیچ فیلسوف یا عالم علم اجتماعی برای جلوگیری از احیاناً هم جنس بازی بعضی از افراد جامعه، تجویز می نماید که تمام مردان را اخته کنند؟ ویا برای مبارزه با مستان لایعقلی که عربده جوئی و چاقوکشی کرده اند، دستور می دهد که کلیه درختان انگور و خرماي منطقه را از ریشه درآورند؟ این قبیل جرائم و جنایات در هر شهر و هر کشوری و توسط هر کسی در هر گروهی و در هر زمانی می تواند اتفاق بیفتد. هیچ ارتباطی به وجود مالکیت در اجتماع ندارد. آیا بعد از اصلاحات ارضی و قطع دست مالکین و حتی در حکومت اسلامی بعد از انقلاب، و تمام پاکسازی ها، آیا از این قبیل اعمال توسط اشخاص مختلف اعمال نمی شود؟

ثالثاً از نظر توزیع عادلانه ثروت: اگر مردم یک منطقه تمام دستورات خدا را که در قرآن آمده، اجرا کنند؛ پراکندگی توزیع ثروت همانند پراکندگی توزیع استعدادها روی منحنی نرمال قرار می گیرد. یعنی ۶۸ در صد جامعه درحد متوسط، ۱۶ درصد جامعه بالای متوسط و ۱۶ درصد پائین متوسط. و این یک حد طبیعی است^{۱۰} که در بین تمام مخلوقات عالم صادق است و برای حفظ تعادل جامعه و ایجاد انگیزه برای فعالیت های اجتماعی و مسابقه در خیرات به منظور انجام وظیفه خلیفگی خدا بر زمین، یعنی خدمات تکاملی و پیشرفت تمدن بشری، همیشه لازم خواهد بود. در این سیستم طبیعی زندگی:

(۱) آزادی های فردی، حتی در قبول دین تضمین گردیده. (۲) کارآئی نهاده های تولیدی و از همه مهمتر نیروهای انسانی با کاربرد اقتصاد صددرصد غیر دولتی به حد اعلاي ممکن میسر گشته و (۳) بامکانیزم زکات، عدالت اجتماعی همه جا گسترده شده است. ممکن است سؤال شود چگونه؟

۱- خداوند حقی برای سائل و مسکین در اموال متمکنین قرارداده که باید بپردازند. الذاریات (۵۱): ۱۹

۲- خداوند حق مشخصی برای فقرا تعیین کرده که حکومت اسلامی از محل زکات به آنها می دهد. التوبه (۹): ۶۰
فقیر کسی است که درآمدش تکافوی هزینه تأمین ما یحتاجش را نکند. بنابراین یک کارگر عادی، یک بازنشسته ارتشی یا دانشگاهی یا دادگستری یا... و یا یک ممتول ورشکسته، هرکسی در هر سن و موقعیت اجتماعی که درآمدش به اندازه مخارجش نباشد می تواند فقیر آن جامعه تلقی شود و از این محل کمک هزینه نقدی دریافت کند.

^{۱۰} - برای توضیح بیشتر به مقاله « مبانی اقتصاد در اسلام » در همین سایت مراجعه فرمائید.

۳- خداوند در تنها موردی که حکومت را مجاز به کاربرد زور در برابر متمرّدین کرده ، برای وصول زکات از مسلمانان و جزیه^{۱۱} (مالیات سرانه) از غیرمسلمانان ساکن در کشورهای اسلامی است . التوبه (۹) : ۱۰۳ و ۲۹

در جامعه ای که مایحتاج عمومی کلیه افرادش از طریق کار خودشان در بازار اقتصاد آزاد ، النساء(۴) : ۳۲ و کمبودش از طریق مکانیزم زکات تأمین شده است، التوبه (۹): ۶۰ و با ایجاد فرهنگ عمومی و مجانی شرائط رشد و شکوفائی استعدادهای تمام افراد فراهم گشته ؛ الشعراء (۲۶) : ۱۰۹ ، ۱۲۷ ، ۱۴۵ ، ۱۶۴ ، ۱۸۰ و روابط تجارتي و داد و ستد ها بدون دخالت دولت یا موانع دیگر صرفاً با تراضی طرفین متعاملین بوده . نساء(۴) : ۲۹ و به همگان فرصت داده شده که در مسابقه خیرات شرکت کنند . البقره (۲) : ۱۴۸ یعنی که فرصت های مساوی برای تمام آحاد افراد جامعه بوجود آمده طبیعی است که بخاطر اختلاف استعدادهای ارثی که پراکندگی اش روی منحنی نرمال است، پراکندگی درآمدها هم روی منحنی نرمال باشد. و بدین ترتیب هرکس در جای طبیعی خودش قرار می گیرد و "عدالت اسلامی"، برقرار می شود. عدالت یعنی هر چیزی در موضع طبیعی خودش قرار گیرد. نه این که تمام افراد برابر شوند. حتی دو برادر از یک پدر و مادر، حتی دوقلوهای معروف به سیامی که محتملاً از تقسیم یک نطفه اولیه بوجود آمده اند ؛ و پس از تولد ، در یک جایی از بدنشان به هم چسبیده اند ، با هم برابر نیستند.

بدین ترتیب شخص با استعدادی که طالب ثروت باشد، با کار و کوشش ثروتمند می شود و پرداخت کننده زکات ؛ و شخص بی استعداد یا تنبل و بیکاره یقیناً و بطور طبیعی در سطح پائین تری قرار می گیرد و دریافت کننده زکات. ولی همگان تأمین مایحتاج زندگیشان تضمین و فرصت های تحصیلی برایشان فراهم شده است. و بعد از آن است که همه می توانند در رقابت کارهای خیر برای زندگی بهتر و سازندگی در مسیر تکامل بشریت شرکت کنند .

یقین این که ، هر جا ، هر صاحب قدرتی ، اموال ثروتمندان را با زور بگیرد ؛ ولو اینکه بخواهد صادقانه صرفاً به فقرا بدهد که مثلاً بین مردم مساوات برقرار سازد؛ هر دو گروه را از موضع طبیعی شان خارج کرده. و بدین ترتیب تعادل اجتماع یعنی عدالت را از بین برده و جور و ظلم نموده^{۱۲} ، مرتکب گناه شده و نتیجه اش، طبق قانونمندی الهی نمی تواند توأم با خیر باشد. نمونه های بارز آن را در سیستم های سوسیالیستی در سطح جهانی تجربه کرده ایم و شاهد کوچکتز آن را با اصلاحات ارضی شاه و اقدامات مصلحتی حکومت اسلامی در ایران خودمان.

^{۱۱} - با عنایت به آزادی کامل عقیده ، در جامعه اسلامی ، هرکس می تواند در صورت تمایل مسلمان نباشد و در نتیجه زکات نپردازد . ولی چون از مواهب جامعه بهره مند می شود، مالیاتی بنام جزیه باید بدهد . همانند کسی که صرفنظر از دین و مسلکش در جوامع غرب زندگی می کند و مالیات می پردازد.

^{۱۲} - مرتضی مطهری ، بیست گفتار، از سخنان علی مرتضی (ع) که فرمود : « **عدل** جریان کارها را در موضع خود قرار می دهد ، اما **جود** جریان ها را از جهت خود خارج می کند »